

بانک‌ها و استعاره‌ها

امیر کمالی

■ بسیار پیش آمده که در خیابان، ساعت مچی‌مان را با ساعت بانک‌ها هماهنگ می‌کنیم، در صورت فراموش کردن تاریخ، آن را را تابلوهای بانک‌ها می‌خوانیم. ساعت‌های بانک‌ها در این مورد دروغ نمی‌گویند. آنها هیچ‌گاه از زمان کرونولوژیک تخطی نمی‌کنند. هماهنگی با زمانی که بانک‌ها (به منزله تنها زمان مشروع و رسمی) اعلام می‌کنند، وقتی سهل‌تر می‌شود که با افزایش افسارگسیخته نهادهای مالی- اقتصادی شبه‌بانک مواجه می‌شویم. شاید به‌زودی نیاز به بستن ساعت مچی جز به نیت شیک‌پوشی و مطابق مذب‌بودن، مرتفع شود.

علاوه بر این، زمان‌هایی مانند پرداخت قبض‌ها، مالیات و اقساط، بانک را بیش از هر نهاد دیگری با گذر زمان پیوند می‌زند. در سطح فرهنگی نیز دولت‌های الکترونیک، بانک را به عنوان نهادی که ما را از رنج اتلاف زمان رهایی می‌دهد، معرفی می‌کند. بانک‌ها زمان را می‌کشند تا سرمایه انباشته شود. سودشماری لحظه‌ای که در صدر تبلیغات قرار دارد، مصداق این مدعاست که تنها با سپری شدن زمان، سرمایه فرونی یافته و «دارای شخصیت» شده و از خلال آن، دارنده سرمایه، دارای شخصیتی تاریخی می‌شود. درواقع «زمان» و «سرمایه» در یک رابطه فشرده به میابجی بانک، مستلزم مفهومی از «انباشت» می‌شوند. انباشت زمان در قالب اوقاتی ملموس که سوبه انباشت آن معطوف به گذشته است و نه‌اینها کمپلکسی از تروما یا خاطره را می‌سازد و انباشت سرمایه که معطوف به آینده است، ایده‌هایی نظیر یادبو، شکوه و افتخار در هر دو انباشت دیده می‌شود. توقف ناگهانی زمان کرونولوژیک در قالب شوکی عظیم و بی‌اعتبار ساختن سالروزها و گرامیداشت‌های ایدئولوژیک، از عناصر حقیقی این رویکرد است. «والتر بنیامین» فیلسوفی که ضرورت بازخوانی دغدغه‌اش در باب زمان، انقلاب و محقق شدن رستگاری از خلال آن، اینن روزها بازشناخته شده، در قطعه ۱۵ «رژهای در باب مفهوم تاریخ» می‌نویسد: در انقلاب مام ژوویه، در نخستین شاگانه نبرس... در نقاط مختلف پاریس، افرادی به صورت هم‌زمان ولی مستقل از یکدیگر، به ساعت‌های برچ‌ها و میادین شهر شلیک می‌کنند. شاهدی عینی... نوشت: «چه کسی باور می‌کند؟ حال به ما می‌گویند که در پای هر برج پوش‌های جدید، گویی از خود زمان به خشم آمده‌اند، به عقربه‌ها شلیک کردند تا روز را متوقف کنند!»

روایت بنیامین از این اتفاق، پارادایم درگیری سبزوهای انقلابی با مساله زمان گاهشمارانه است. اما امروزه در اکثر مناطق دنیا، برج‌های قدیمی ساعت از رونق و اعتبار اولیه افتاده‌اند. اینک بانک‌ها، زمان رسمی را نمایندانی می‌کنند، نه ساعت‌های برج‌ها. در انقلاب‌های دهه‌های اخیر مرکزاشایش‌های بانک‌ها،مورد حمله قرار گرفتند. تلقی انقلابیون از بانک‌ها، به منزله کارآمدترین نهادی بود که حضور سیستم را در جامعه نمایندگی می‌کرد. شکستن شیشه‌های بانک‌ها مترادف با شوک ناشی از توقف زمان و شلیک به ساعت‌های میادین شناخته می‌شد. هرچند انقلابیون در کشورهایی مختلف به احتمال زیاد، نه از تاریخ انقلاب ۱۸۲۰ خبر داشتند و نه از یادداشت نبوغ‌آميز بنیامین. اما اگر مناسبات و مفاهیم کاربردی، در ساحت انقلاب در معرض ترک و شکست واقع می‌شوند، چه چیز می‌تواند سوبه بیان آن را در ساحت رخداد هنر پوشش دهد؟ آیا هنر که خود گسستی از نظم نمایان را در رون دارد، در مقابل این شکستن و ترک، خاموش می‌شیند؟ اگر از شعر به عنوان هنری که با سرعت بیشتری می‌تواند خود را به انقلاب برساند یاد کنیم باید گفت قسمتی از فضای درونی شعر، انقلابی که انباشت معانی در آنجا صورت می‌پذیرد یا همان صور استعاری آن، دستخوش تغییری مشابه وضعیت بانک‌ها در رخداد انقلابی می‌شود. در اینجا شعر، منظر است که به شعر انقلابی مشهور است. یعنی شعرهایی که دقیقاً در انقلاب سروده می‌شوند و وجه سیاسی‌بودن آنها کاملاً آشکار است. اگر سرزنش بلجایی فرمالیست‌ها مبنی بر اینکه این شعرها تاریخ‌مصرف کوتاهی دارند را برای تفسیر خود استخدام کنیم، اتفاقاً صداقت مبتنی بر حقیقت این شعرها آشکار می‌شود، چرا که این‌ها مصرف‌فرشانه دقیقاً تا پایان زمان گاهشمارانه‌ای است که انقلاب پایانی به دهد. نخستین جرقهٔ انقلاب برای این شعرها، آغاز زمانی است که می‌رود تاریخ آنها را تکمیل کرده و به انجام رساند. این شعرها غالباً در شعارها، دیو،نوشته‌ها و اعلامیه‌ها

به‌کار می‌روند و معمولاً فاقد شگردهای معرفتی و شهودی همچون استعاره‌اند. اینها فرایند معمول شکل‌گیری استعاره (در وجه برجسته می‌باشد، کل ایزه که دیگری را به شکل نشانه‌شناختی به تصرف درمی‌آورد) را نمی‌پذیرند. گرچه شعر، ایزه‌هایی را به ایزه‌های دیگر فرامی‌برد تا فرآیدرگی نهایی خود را در جامه انباشتی تاریخی، مترامک سازد. شاعرانی که مدعی حذف استعاره از شعرشان هستند، دو ستانده. نخست مصداقی سخن «راد فرادپور» دربارهٔ نوشتماگاری است که عامله‌دار تکنیک بهره نمی‌جویند، هستند. اینکه کنار گذاشتن تکنیک (در اینجا استعاره) همچون قسمی از اخلاقی بردگان این علت است که ظاهر اخلاقی بردگان دارد و نه اینکه در فانتزی، وحدتی را گانیک با طبیعت یا جهان قرار دارد.

ادامه در صفحه ۱۲

نقد «راجر اسکروتون» از «آلن بدیو»

با عدم فرقی ندارد

ترجمه: فرامرز رحمانی

راجر اسکروتون فیلسوف سرشناس انگلیسی که برخی از آثارش به فارسی نیز ترجمه شده است، در یکی از شماره‌های اخیر نشریه ضمیمه ادبی تایمز که از مهم‌ترین نشریات نقد و بررسی در مغرب‌زمین است، به بهانه بررسی ر‌رجمه انگلیسی کتاب آلن بدیو، ماچراهای فلسفه فرانسوی(The Advre of French Philosophy) ، که به وسیله پرونو باسنتیلز به انگلیسی برگردانده شده و به وسیله انتشارات روسو به چاپ رسیده است، انتقادات را خورتوجهی از آرای این نویسنده فرانسوی به عمل آورده است. آنچه در پی می‌آید برگردان مقاله اسکروتون است با عنوان **با عدم فرقی ندارد**؛ که نکات مهمی در خصوص برخی از جریان‌های معاصر فلسفی در فرانسه در بردارد.

در مقاله‌ای که نخستین‌بار در سال ۱۹۷۷ انتشار یافت و در مجموعه کنونی مندرج است، آلن بدیو نوشت که «تنها یک فیلسوف بزرگ در زمان ما وجود دارد: مانو تسه‌دونگ» و در بقیه کتاب هیچ نکته‌ای وجود ندارد که نشان دهد که بدیو می‌داند، یا حتی برایش اهمیت دارد بداند که فلسفه ماؤ متضمن چه چیزی است، یا از تحقق عملی آن چه نتایجی حاصل شده است. البته این بدین معنی نیست که او نظورش را تغییر نداد، چراکه او بعداً به این باور رسید که ماؤ تنها فیلسوف بزرگ زمان ما نیست. در مقدمه خود بر ویراست انگلیسی کتاب «وجود و رویداد» (طبع انگلیسی ۲۰۰۵؛ طبع فرانسوی ۱۹۸۸) بدیو اظهار می‌کند که او، در هنگام انتشار ویراست فرانسوی کتاب، از این نکته اطلاع داشته است که کتاب «بزرگی» در فلسفه نوشته است. آگاهی از بزرگی و عظمت خویش، یا دقیق‌تر «عظمت و بزرگی» (درون گیومه، آن گونه که خود او نگاشته است) روشنی‌بخش همه مقالاتی است که در «ماچراهای فلسفه فرانسوی» درج شده است. نظر او در این‌باره از سوی شماری از اشخاص مورد تأیید قرار گرفته است، هم از جانب کسانی مانند اسلاوی ژیزک که با بدیو در مسابقه خودبزرگ‌نمایی رقابت می‌کنند و هم از جانب شاگردان متواضع‌تر که به بدیو به عنوان نور راهنمای خویش در ظلمت فضای علمی چسبیده‌اند و معتقدند که او درای فیلسوف-تایمسر را از امثال ژیل دلوز و ژاک دریدا به میراث برده است.

دو موضوع در آثار بدیو پی گرفته می‌شود: مبانی ریاضیات و انقلاب. موضوع اول صرفاً به صورت گذرا در مقالات کتاب کنونی مورد اشاره قرار می‌گیرد، که البته امر مبارکی است، زیرا در «وجود و رویداد» هیچ بنیاهی موجود نیست که نشان دهد نویسنده آنجا که از نظریه تملیخ‌چار و اشارت‌گونه است، این اشارات با تکه‌پارچه‌های نامتناهی^۱، اکسیوم‌های نظریه مجموعه‌ها، برهان گودل در مورد قضیه ناتمامیت^۲، یا برهان پل کوهن در مورد استقلال فرضیه پیوستار^۳ یاد می‌کند (که به کرات چنین می‌کند) کمترین اطلاعی از این مباحث داشته باشد. وقتی این مباحث در متن بدیو ظاهر می‌شوند، ظهورشان همواره تملیخ‌چار و اشارت‌گونه است، این اشارات با تکه‌پارچه‌های نامادهای ریاضی و منطقی همراه است که از بافت و زمینه‌ای که به آنها معنا می‌دهد به کلی مجزا هستند و غالباً متغیرهای آزاد و متغیرهای کراندار^۴ به نحو الله‌بختکی و بی‌ترتیب به آنها افزوده شده است. به وضوح در سرتاسر متن هیچ نوع برهان ریاضی نه بیان شده و نه مورد ارزیابی نقادانه قرار گرفته است. واژگان تخصصی نظریه مجموعه‌ها همچون معصای جادوگران به کار گرفته شده است تا به دعاوی متافیزیکی بی‌معنی نویسنده که اینجا و آنجا ناگهان سروکالمشان ظاهر می‌شود، نوعی اعتبار و حجیت اعطا کند. یک نمونه می‌آورم:

این که اینس (امراً^۵ در جای همان عین قرار دارد که کانتور^۶ از ما عنوان امر مطلق، یا خدا، مشخص می‌کند، به ما اجازه می‌دهد این تصمیم را که «نتولوژی‌های» حضور^۷، یعنی «نتولوژی‌های» غیرریاضی، خود را موجه می‌سازند، مجزا کنیم. این تصمیم که اعلام شود فرانسوی امر چنگانه^۸، حتی در استعاره بزرگ‌نمایی ناسازگار آن^۹، واحد موجود است. به عکس، آنچه که نظریه مجموعه‌ها انجام آن را ممکن می‌سازد، تحت اثر پارادوکس‌ها – که در آن این نظریه، عدم خاص خود را به منزله یک مانع ثبت می‌کند (که به همین اعتبار، مطلق عدم است)، این است که واحد موجود نیست.

«وجود و رویداد» تا ۵۰۰ صفحه به همین ترتیب به پیش می‌رود. جریان روان انتزاعات غیب‌گویانه هر از چندگاه با تکنیراندازی‌های حاصل از خدا، مشابهی از وسلبمیه ریاضی، که بدون توجه به طرف و زمینه اقله آنها از آثار کانتور، ارنست زرملو^{۱۰}، گودل یا کوهن اخذ شده است، دچار وقفه می‌شود. استفاده مشابهی از ریاضیات عالی در نوشته‌های ژاک لاکان نیز به چشم می‌خورد، به‌خصوص در برهان ویرانگر و در این مورد که تحت شرایط بورژوازی، هر ذهن نعوظ‌پذیر، در عالم حال همچون ریشه دوم منه‌ای یک ظاهر می‌شود^{۱۱} – به‌حالی که زمانی که نوجوانی بودم و با آن برخورد کردم به نحوی جدی مرا از فلسفه خواندن دلسرد کرد (بنگردید به نقد من از کتاب لاکان که در ضمیمه ادبی تایمز، ۸ اگوست ۱۹۷۸ به چاپ رسید). لاکان برای این نحوه زینت‌بخشی یک متن با اصطلاحات قلمبه و سلمبه ریاضی نام جالبی درست کرده است: تکه‌پاره‌های دعاوی ریاضی که در اصل شان جدا شده‌اند «من‌تایه‌ها»^{۱۲} نامیده می‌شوند و این نام به وسیله بدیو نیز مورد استفاده قرار گرفته است. پسوند «ایم»، که از اصطلاحات زبان‌شناسی «فونیم»^{۱۳} = «واج‌واک» و «مورفیم»^{۱۴} = تگواژ (کوچک‌ترین واحد معنی‌دار هر زبان) اخذ شده است، در آثار لوی استروس و رودالنه بارت و در قالب اصطلاح «میدایم»^{۱۵} (یعنی ترکیب واژه «یث» به

اندیشه



راجر اسکروتون

ارتباطی باهم در هیات توده‌ای از مهملات جای گرفته‌اند. آنها فاقد ظرفیت اساسی‌ای هستند که جملات را در یک استدلال معطوف به صدق، یا فرمولی را به فرمولی دیگر در یک برهان، به یکدیگر پیوند می‌دهد. عباراتی که بدیو به کار می‌گیرد می‌توانند تا ابد روی هم تلنبار شوند بی‌آنکه به نقطه‌ای برسند که بگویند یا روشن سازند که معنایشان چیست.

کتاب با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که هم از جهت شیوایی آن قابل توجه است و هم از این‌ حیث که تبارشناسی اندیشه بدیو را توضیح می‌دهد کمک کار است. او به ما می‌گوید که نوشته‌هایش متعلق است به «یک لحظه خاص» در تاریخ فلسفه. او سه لحظه خود این‌چنینی را ذکر می‌کند: فلسفه یونان از پارمنیدس تا ارسطو، فلسفه ایده‌الیسم آلمانی از کانت تا هگل، فلسفه فرانسوی در نیمه دوم قرن بیستم از «هستی و نیستی» سارتر تا «فلسفه چیست؟» دلوز. بدیو خود می‌گوید که به این لحظه سوم تعلق دارد. همراه با همان نام‌های هیشگی، مرلوپونتی، آلتوسر، میشل فوکو، دریدا، لاکان. او به درستی می‌گوید که این لحظه یا «اتحاد یگانه‌ای میان ادبیات و فلسفه» (بدیو نظیر سارتر نمایشنامه‌ها و رمان‌های تألیف کرده است)، تعهد سیاسی و با «یک گفت‌وگوی طولانی با تحلیل روانی»^{۱۶} مشخص شده است. همه این سه ویژگی به جاذبه این فلسفه در نظر کسانی که می‌پندارند فلسفه می‌باید رشته‌ای نظیر دین باشد، یعنی صرف‌اندیشه عرضه نکند بلکه عضویت در یک تشکیلات از نیز به همراه بیاورد، می‌افزاید.

اما سیرری که بدیو بدان اشاره می‌کند چه سیر نزولی‌ای بوده است! سارتر نماینده نوعی ایده آل ادبی به مجموعه آثار او استدلال‌های انتزاعی با ظرافت فلسفی بسیار زیاد در کنار رمان‌ها،داستان‌ها،نمایشنامه‌ها و قطعات دلنشین خود-زندگینامه نظیر «چیزها»، وجود دارد که نه تنها توضیح می‌دهد که همانند سارتر نوشتن چگونه است، بلکه می‌گوید سارتر «بودن» چگونه است. اینجا فیلسوفی‌ای است که نه تنها از زندگی مدرن و راه‌هایش آگاهی داشت بلکه می‌تواند «تقد نقد» را به رشته تحریر در آورد. او واژگانی، غالباً واژگانی زیبا، یافت که به مدد آنها جنبه‌های فرار و فراچنگ نیامنی «بین‌گونه بودن» جهان مدرن را فرا چنگ آورد و به شیوه‌ای اغراق‌آمیز توصیف کند و نشان دهد که در زمانه کنونی زندگی کردن چگونه‌است و بدین‌وسیله متافیزیک شگفت‌انگیز تنهایی را (که جهانی را که در آن زیست می‌کنیم مسخر خود کرده است) فراچنگ آورد و معنا ببخشد، این هم به شیوه‌ای که بیان کردن آن در قالب واژگان دیگر دشوار است – هر چند که به این قبیل واژگان نیازی پیدا نمی‌شود زیرا او به اندازه کافی واژگان به ما داده است.

«هستی و نیستی» سارتر در بردارنده هیچ یک از انتزاعات نامتحرک و نشیمنی^{۱۷} نیست که نظیر معموله‌ای که از یک قطار باری بر روی ریل سقوط می‌کند در جای جای نثر بدیو ظاهر می‌شود. کتاب سارتر با اصطلاحاتی مانند «هستی»، «نیستی»، «هری خود»، و «در خود – فی‌نفسه» به شیوه‌ای دلکش همچون واقعیت‌های روحانی تعامل می‌کند. آن گونه که این اصطلاحات از توان الزام بر خودار می‌شوند. این کتاب توصیفاتی نظیری از چیزها آن گونه که هستند و آن گونه که آنها را تجربه می‌کنیم ارایه می‌دهد – میل جنسی، شکل و قیافه و نگاه‌های دردکی، انتظارات، اضطراب، بی‌آنکه از این واقعیت غفلت ورزد که این چیزها به گونه‌ای تبیین‌شده در تراز متافیزیکی وجود ما پراکنده‌اند. جایی میانه اثر بزرگ سارتر و کتاب دیگر هوبو با عنوان «تقد عقل دیالکتیک»^{۱۸} کار خراب شد. شعر ایده‌آل‌های هگلی یکی خود را به نثر تبلیغاتی مارکسیستی داد و لحظه فلسفه فرانسوی با دشمن خونی خود در قالب نثر غیرقابل فهم بدیو، آلتوسر و دلوز دیدار کرد.

اما این همه ماجرا نیست. تبارشناسی بدیو احیاناً می‌توانست توضیح دقیقی از این نکته ارایه دهد که خود «او» از کجا می‌آید. اما فلسفه اخیر فرانسوی به مراتب بیشتر از «لحظه»ای است که از طریق جریان نامنطقی از اصطلاحات قلمبه‌وسلبمه (عمدتاً مارکسیستی، سارتر را به دلوز متصل کند. فیلسوفی‌ای مانند ژاک ماریتن، گابریل مارسل، آتین ژیلسون، رنه ژیرار، گوستاو تیبون و سیمون وی که بدیونامی از آنان نمی‌برد همگی متکثرینی‌قدرت‌مند و نغز‌نویسنده اما تردیدی نیست که چون مسیحی‌اند از



راجر اسکروتون

کتاب بدیو حذف شده‌اند. فیلسوفان دیگری که نام‌شان ذکر نشده است مدافعان فلسفه سنتی به شمار می‌آیند کسالتی نظیر برتران دو ژوئل و ژاک بوررسه، یا دیگرانی مانند ریمون آرون، آلن بساکن، آلن فینکل کرت، فرانسوا توم و شانتال دلسول، که واقعیت فلسفه‌های تبلیغاتی را نیک و شناخته‌اند و کوشیده‌اند آنچه را که پنهان می‌سازند بر ملا کنند. از دیگر کسانی که نام‌شان ذکر نشده است باید به استفن کورتوا و کتابش «زندگی سیاه کمونیسم» اشاره کرد که از لحظه‌ای یاد می‌کند که فرصت برای اعتراف وجود داشت و روشن‌فکران فرانسوی در دوره مابعد جنگ می‌توانستند به شری که متحدان محبوب‌شان پدید آورده بودند و به ماهیت غیرجندی بازی‌های سیاسی خود یا آنان اعتراف کنند. جهان روشن‌فکری بدیو جهانی است که در آن مسیحیان، محافظه‌کارها، لیبرال‌ها، سنت‌گراها و نمایندگان... نه تنها نام‌شان بر زبان آوردنی نیست که اکیدا نمی‌توان دربار‌شان اندیشید.

من به در نظر گرفتن حذف‌هایی که صورت گرفته است، اهداف محدود بدیو در مقالات نقادانه‌اش و زبان غیرقابل فهمی که با استفاده از آن به بحث از این مسائل می‌پردازد، به این نتیجه رسیدم که کتاب او را باید به عنوان یک کتاب کلامی الهیاتی مطالعه کرد. نوشته‌های بدیو در مقام کسی که به سنت فکری کسانی مانند دیونیسوس آپروپاتی^{۱۹}، غزالی، موسی بن میمون، تعلق دارد، دارای نوعی منطق است. این نوشته‌ها ساختارهای زبانی وسوسه‌انگیزی را عرضه می‌دارند که معانی‌ای را پیشنهاد می‌کند که عمیق‌تر از آنند که واژگان بتوانند آنها را بیان کنند و در پشت این واژگان خدای خود را در قلمرو امور وصف‌ناپذیر پنهان می‌سازند. نام این معبود «انقلاب» است. اما این تنها چیزی است که ما در باره این معبود می‌دانیم و بی‌تردید زمان آن رسیده است که به این نکته اعتراف کنیم و با وام‌گیری کلمات ویتگنشتاین بگوییم که آنجا که درباره چیزی چیزی هیچ نتوان گفت آنگاه آن چیز با عدم تفاوتی ندارد.

پی‌نوشت:

- 1-Roger Scruton, “A nothing would do as well”, Times Literary Supplement, August, 31, 2012, pp. 8-9.
- 2-Cardinal Transfinite numbers
- 3-Gödel’s Incompleteness proof
- 4-Paul Cohen’s proof of the independence of the continuum hypothesis
- 5-Free variable and bound variables
- 6- Ontologies’ of Presence
- 7-The multiple
- 8-The metaphor of its inconsistent grandeur
- 9-Ernst Zermelo
- 10-Under bourgeois conditions, the erectile penis is revealed in the world of signifiers as the square root of minus one.
- ۱۱-mathemes. این اصطلاح برساخته از دو جزء است: math = ریاضیات، emes (جمع پسوند «ایم» eme) که نویسنده در باره آن در متن توضیح می‌دهد.
- 12-Phoneme
- 13-morpheme
- 14-mytheme

۱۵- عین ترجمه انگلیسی عبارت بدیو چنین است:

‘if the thought of being does not open to any truth – because truth is not, but comes forth from the standpoint of an undecidable supplementation – there is still a being of the truth, which is not the truth; precisely, it is the latter’s being’.

۱۶-nonsenseme. نویسنده از سر طنز پسوند «ایم» را به سبک بدیو و دیگر هم فکران او به واژه «مهل nonsense» افزوده و ترکیبی را که در متن آمده بر ساخته‌است.

17-Determination in the last instance

۱۸- عین عبارات بدیو (در ترجمه انگلیسی) چنین است: ‘If no instance can determine the whole, it is by contrast possible that a practice, thought in the structure that is proper to it, which is thus a structure that is so to speak dislocated [décalée] with regard to the one that articulates the practice as an instance of the whole, plays a determining role with regard to a whole in which it figures in a decentred manner.

19-Psychoanalysis

20-Immovable abstractions

21-Dionysus the Areopagite

سلامت عمومی

در برابر آزادی فردی؟

پیتر سینگر

ترجمه: پگاه طاهری



■ بحث درباره مصرف سیگار و پیامدهای آن چیزی است که حتی متفکران هم بدان واکنش نشان می‌دهند. در سال‌های اخیر بسته‌های سیگار با تصاویر گرافیکی جدیدی عرضه می‌شوند که روی آن مضرات سیگار را به خریداران یادآوری می‌کند. پیتر سینگر، فیلسوف اخلاق استرالیایی، در یادداشت کوتاه حاضر، بررسی کرده که آیا ما از لحاظ فلسفی مجازیم چنین تصاویری را روی بسته‌های سیگار حک کنیم یا نه.

■ ■ ■

برخلاف تصمیمات ماه قبل، یک دادگاه تجدیدنظر در ایالات متحده قانون استلزام اداره کل دارو و غذای این کشور را مبنی بر اینکه سیگار‌ها باید در پاکت‌هایی با علایم هشداردهنده گرافیکی فروخته شوند، لغو کرد و این در حالی است که دادگاه عالی استرالیایی قانونی را تصویب کرد که از این استلزام هم فراتر می‌رود. به موجب این قانون تصویب‌شده در استرالیا، پاکت سیگار نه فقط باید دربردارنده علایم و تصاویر هشدار دهنده مربوط به مضرات مصرف سیگار باشد، بلکه خود پاکت‌ها نیز باید ساده باشند، به همراه نام شرکت تولیدکننده آن در اندازه کوچک، بدون هر نوع لوگو و رنگی جز زیتونی خاکی. این حکم ایالات متحده بر پایه مصونیت قانونی آزادی بیان استوار بود. دادگاه دپزفرت که دولت می‌تواند درج علایم هشداردهنده ولقا صحیح را ملزم کند، اما اکثریت در حکمی اشلعایی (split decision) به این نتیجه رسید که نیازی به این‌گونه تصاویر گرافیکی نیست. در استرالیا اما، موضوع بر سر این بود که آیا قانون درج علایم و تصاویر هشداردهنده گرافیکی مستلزم سلب مالکیت غیرقابل جبران است یا نه- در مورد سلب مالکیت معنوی شرکت‌های دخانیات از علامت تجاری‌شان – دادگاه عالی استرالیا حکم داد که چنین نیست. اما مبنای این تفاوت‌ها موضوع مهم‌تری است؛ چه کسی توازن مناسب میان سلامتی عمومی و آزادی بیان را تعیین می‌کند؟ در ایالات متحده، دادگاهها اساساً به‌واسطه تسبیر بر متن ۲۲۵ ساله این تصمیم را اتخاذ می‌کنند و اگر این حکم دولت را از راهکارهایی محروم کند که می‌تواند به‌واسطه آن خسارت جانی ناشی از سیگار را- در حال حاضر این رقم ۴۴۲ هزار آمریکایی در سال برآورد می‌شود- کاهش دهد، خب، محروم شدن از استرالیایی جایی که مصونیت قانونی آزادی بیان به شکلی بی‌واسطه حضور دارد، دادگاهها به احتمال خیلی بیشتر حق دولت‌های انتخابی به شیوه دموکراتیک را ملاحظه می‌کنند تا توازن مناسب را برقرار سازند. توافق گسترده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه دولت‌ها باید مانع فروش، حداقل یکسری از محصولات زیان‌آور باشند. افزوده‌ای‌های غذایی بیشماری با ممنوع شدنند یا در مقادیر محدودی مجاز گشته‌اند همچون اسباب‌بازی‌های کودکان که با موادی رنگ شده‌اند که در صورت فرو بردن در دهان می‌توانند مضر باشند. در نیویورک چربی‌های اشباع‌شده در رستوران‌ها ممنوع شده‌اند و هم‌اکنون در حال محدود‌کردن حد مجاز نوشابه‌های قندی هستند. بسیاری از کشورها فروش ابزارهای خطرناک مانند ابرقوی را بدون محافظ ایمنی ممنوع کرده‌اند. با وجود بحث و گفت‌وگوهای فراوان بر سر منع طیف گسترده‌ای از محصولات خطرناک گوناگون، سیگار جایگاه ویژه‌ای دارد، به این دلیل که هیچ

محصول دیگری جز سیگار، اغم از قانونی و غیرقانونی، به این میزان تلفات جانی بر جای نمی‌گذارد. این میزان بیش از مجموع تلفات ناشی از تصادف اتومبیل، مالاریا و ایدز است. سیگار همچنین بسیار اعتیادآور است. علاوه بر این، در جایی که همه اشخاص هزینه‌های مربوط به بیمه‌های درمانی را می‌پردازند- از جمله در آمریکا، با برنامه‌های مربوط به بیمه‌های درمانی عمومی برای فقرا و سال‌خوردگان- آنها در واقع هزینه درمان بیماری‌های ناشی از تنباکو سیگار را نیز پرداخت می‌کنند. اینکه مصرف سیگار تماماً منع شود یا نه، مساله دیگری است، زیرا بدون شک با انجام چنین کاری محل درآمد جدیدی برای جرم و جنایات سازمان‌یافته ایجاد می‌شود. با این همه، این باور، عجیب خواهد بود که دولت اصولاً می‌تواند فروش یک محصول را منع کند، اما نمی‌تواند فروش آن محصول را تنها در پاکت‌هایی که حامل تصاویر گرافیکی از صدمات وارد امتن شود یا نه، مساله انسان در اثر مصرف آن است، مجاز شمرد. بحث‌هایی درخصوص اینکه دولت تا کجا می‌تواند در بهبود سلامت شهروندان‌اش عمل کند اغلب با این اصل جان استوارت میل آغاز می‌شود که قدرت قهری دولت برای جلوگیری از تنش‌هایی که در دیگران صدمه می‌زند باید محدود باشد. مبنی می‌توانست نیاز به درج هشدارهای آسیب‌دهنده بسته سیگار و حتی تصاویر گرافیکی ریه‌های آسیب‌دیده را بپذیرد، در صورتی که این تصاویر به افراد کمک می‌کند تا از انتخاب خود آگاه شوند، اما او هر نوع ممنوعیتی را رد می‌کرد.

با این همه، دفاع میل از آزادی فردی، این امر را مسلم می‌انگارد که خود فرد بهترین قاضی و حافظ منافع خویش است- ابدی‌ها که امروزه ساده‌انگانه به نظر می‌رسد. بسط و تحول تکنیک‌های تبلیغاتی مدرن نشان از تفاوت مهم میان دوره میل با زمانه ما دارد. شرکت‌های بزرگ آموخته‌اند که چگونه محصولات ناسالم‌شان را با توسل به امیال ناخودآگاه ما برای دستیابی به منزلت، جاذبیت و مقبولیت اجتماعی به ما بفروشند. در نتیجه، جاذبیت ما مجذوب محصولی می‌شود؛ یا به‌اینکه کلاما بدانیم چرا و تولیدکنندگان سیگار آموخته‌اند که چگونه خواص محصول‌شان را دستکاری کنند تا آن را به منتهای درجه اعتیادآور سازند.

ادامه در صفحه ۱۲